

تحلیل جامعه شناختی کتاب *ابن مشغله* اثر نادر ابراهیمی

نسرین یوسفیان*

دکتری زبان و ادبیات فرانسه دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران

حسن فروغی**

استاد زبان و ادبیات فرانسه دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران

(تاریخ دریافت: ۹۸/۰۶/۱۹، تاریخ تصویب: ۹۸/۰۹/۲۴، تاریخ چاپ: زمستان ۱۴۰۰)

چکیده

تحلیل جامعه شناختی در میان انواع نگرش‌های ادبی جایگاه ویژه‌ای دارد. این روش تحلیل با رویکردی محتوا محور به بررسی رابطه‌ی اثر ادبی با جامعه‌ای که متن از آن سرچشمه گرفته می‌پردازد. چنین تحلیلی از اثر ادبی می‌تواند به شناخت ساختارهای جامعه و مشکلات موجود در آن کمک کند. در این رویکرد، عوامل محیطی - تاریخی در بیرون از اثر و مؤلفه‌های اجتماعی بازتاب یافته در آن برجسته می‌شوند. مقاله‌ی حاضر سعی دارد با توجه به روش تحلیل جامعه شناختی کلود دوشه، کتاب *ابن مشغله* اثر نادر ابراهیمی را مورد مطالعه قرار داده و بازتابی که نویسنده از جامعه‌ی خود ارائه داده است را مورد مطالعه قرار دهد. از این رو، عناصر داستانی از جمله درونمایه و نشانه‌های مختلف اجتماعی و ردپای وقایع تاریخی با استفاده از روش تحقیق تحلیلی - توصیفی مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرند. واژگان کلیدی: *ابن مشغله*، جامعه، تحلیل جامعه شناختی، کلود دوشه، نادر ابراهیمی.

* nasrinyoussefian@yahoo.com (نویسنده مسئول)

** Foroughi_h@hotmail.com

۱. مقدمه

ادبیات به منزله‌ی آیین‌های از جامعه از دیرباز مورد توجه دنیای نقد و بررسی متون مختلف بوده است. بدین معنی که همواره برای خلق اثر به عناصر موجود در جامعه و افکار عمومی جوامع بشری مراجعه می‌شود. از این رو مقاله‌ی حاضر متن ادبی را زائیده‌ی پدیده‌ی فردی و اجتماعی در نظر می‌گیرد. تحلیل جامعه‌شناختی وضعیت و دگرگونی‌های جامعه را که با بازنمایی هنرمندانه‌ی نویسنده در اثر گنجانده شده است مورد تحلیل قرار می‌دهد. «محیط ادبی از تأثیر محیط اجتماعی برکنار نمی‌تواند باشد. افکار و عقاید و ذوق‌ها و اندیشه‌ها تابع احوال اجتماعی است. در نقد اجتماعی، تأثیری که ادبیات در جامعه دارد و نیز تأثیری که جامعه در آثار ادبی دارد، مورد مطالعه قرار می‌گیرد» (زرین کوب، ۱۳۶۱: ۴۱).

با بررسی موردی کتاب *ابن مشغله* از نادر ابراهیمی سعی داریم نقش این اثر را در باز نمایاندن مسائل جامعه و رسومات زندگی پرتلاطم آن‌زمان تحلیل نماییم. در این مقاله با رویکرد جامعه‌شناختی به مطالعه‌ی نشانه‌هایی که نویسنده به کار گرفته تا جامعه‌ی آن‌زمان را ترسیم کند می‌پردازیم. ابراهیمی در این اثر نگاهی کلی (جامع‌نگر) و در عین حال جزئی (خرده فرهنگ) از دنیای اطراف خود ارائه کرده است. نگارندگان در نظر دارند این اثر را از منظر نقد جامعه‌شناختی کلود دوشه با تحلیل انعکاس ساختارهای اجتماعی در متن بررسی کنند.

کلود دوشه نقد جامعه‌شناختی را رویکردی دانسته که متن ادبی را وسیله‌ی تحلیل قرار می‌دهد. تفاوت آن با نقد ساختارگرا در این است که جنبه‌ی اجتماعی اثر را برجسته می‌کند و در کنار عواملی چون دریافت و پذیرش اثر نزد خواننده، شرایطی چون بسترهای اجتماعی تولید اثر را نیز در نظر می‌گیرد. بر این اساس، منتقد متن را موشکافانه تحلیل کرده و آنرا از دو جنبه مورد بررسی قرار می‌دهد: تولید اثر توسط نویسنده و شرایط اجتماعی که اثر در آن خلق شده است. طرح سؤالاتی پیرامون کتاب *ابن مشغله*، خواننده را به خوانشی بهتر از این اثر می‌رساند: چه ساختارهایی جامعه‌ی اثر را تشکیل می‌دهند؟ گفتمان‌های اجتماعی تبدیل شده به متن ادبی در این اثر چیست؟ برای نیل به پاسخ این دو سؤال، در ابتدا اشاره‌ای کوتاه خواهیم داشت به تاریخچه‌ی نقد جامعه‌شناختی به عنوان رویکردی که به دنیای اجتماعی موجود در اثر می‌پردازد و با بیان دیدگاه نقد جامعه‌شناختی کلود دوشه به بررسی کتاب *ابن مشغله* خواهیم پرداخت. سپس، با مطالعه‌ی ساختارهای اجتماعی این رمان، به بررسی مسائل مطرح شده در آن که ریشه در شرایط اجتماعی، سیاسی و یا اقتصادی آن زمان داشته، می‌پردازیم.

نویسنده‌ی کتاب *ابن مشغله*، نادر ابراهیمی، از نویسندگان پرکار جامعه‌ی ادبی بود که در طی زندگی پر فراز و نشیب خود، در عرصه‌های مختلف کاری فعالیت داشت. او در کتاب *ابن*

مشغله، ضمن شرح وقایع زندگی خود به مشاغلی که در طول عمر خود به آنها پرداخته اشاره کرده و علاوه بر انعکاس واقعیت‌های اجتماعی، در اوایل دهه‌ی پنجاه، پیامدهای آن وضع را نیز بازگو نموده است. او نویسندگی را با تألیفاتی در زمینه‌ی ادبیات کودک و نوجوان آغاز کرد و پایه گذار "مؤسسه همگام با کودکان و نوجوانان" و کارشناس ادبیات کودک بود. اعتقاد راسخ به مبارزه و آگاه ساختن کودکان و نسل جوان برای داشتن آینده‌ای بهتر، او را بر آن داشت تا در آثارش بکوشد ذهن‌های آماده و نوشکفته‌ی جوانان را پرورش داده و آنها را به تلاش برای داشتن زندگی بهتر آماده نماید. ابراهیمی در یک سخنرانی با عنوان "بندیم دکان نگره پردازان را" (۱۳۷۶) که پس از مرگش در مجموعه مقالات یاد مهرگان به کوشش شهرام اقبال‌زاده به چاپ رسیده (۱۳۹۰)، به نقش ارتباط نزدیک با نسل جوان در آموزش و پرورش اشاره می‌کند و آن را اساس موفقیت در تربیت کودکان می‌داند: «دانشمندان را از پشت میزهای کارشان، از لابه لای کتاب‌های بنجل بی‌مصرفشان، از پهلوی رایانه‌های همه کاره‌شان و از قلب نظریه‌های باطلشان، کشان کشان به خیابان‌ها بیاوریم. به مدرسه‌ها، جلوی سینماها، به خیابان‌های خلوت و باغ ملی‌ها و حتی به مرکز خانواده‌ی خودشان ... و فریاد بکشیم: ارتباط برقرار کنید!» (۱۳۹۰: ۲۱).

کتاب *ابن مشغله* رمانی کاملاً رئالیستی و روایتی از زندگی نویسنده است. در این اثر، خواننده شاهد ماجراهای گوناگونی است که نویسنده را در موقعیت‌های مختلف اجتماعی به-تصویر می‌کشد. نقد جامعه‌شناختی این اثر ترسیم وضعیت اقتصادی و فرهنگی آن زمان است که در سطر سطر آن اوضاع جامعه‌ی ایران در قبل از انقلاب توصیف شده است. درونمایه‌ی این اثر اجتماعی، اقتصادی است. این کتاب در سال ۱۳۵۲، در بحبوحه‌ی فعالیت‌های انقلابی و مبارزات سیاسی مردم علیه رژیم پهلوی به رشته‌ی تحریر در آمده و وقایع ملموس آن زمان را در زمینه‌های اقتصادی و زندگی کارگری در قالبی داستانی بیان می‌کند. نام ابن مشغله نه تنها داستان زندگی نویسنده و مشاغل گوناگون او را بیان می‌کند، بلکه از سویی نشان می‌دهد که تا چه اندازه دوره‌های بیکاری و تلاش او برای یافتن شغلی مناسب، ابراهیمی را گرفتار روزمرگی و یکنواختی کرده است. واژه‌ی "مشغله" که در فرهنگ لغت به معنی گرفتاری نیز می‌باشد نشان دهنده‌ی مصائب و نابسامانی‌های مردم جامعه و عدم بهره‌گیری از زندگی است: «ما اصلاً زندگی نکردیم تا حکایتی داشته باشیم (ابراهیمی، ۱۳۵۲: ۱۹).

۲. رویکرد جامعه‌شناختی و دیدگاه کلود دوشه

مطالعه و بررسی رابطه‌ی بین هنر، به خصوص ادبیات و جامعه مسئله‌ی جدیدی نیست. چنانچه در قرن نوزده و بیست همزمان با رشد مطالعات اجتماعی این موضوع به گونه‌ای منظم و سازمان یافته مورد توجه منتقدین و جامعه‌ی ادبی قرار گرفته است. تحولات نقد جامعه‌شناختی از آغاز تاکنون تحت تأثیر دو زیرمجموعه‌ی متمایز چون جامعه‌شناسی ادبیات و جامعه‌شناسی ادبی بوده است. جامعه‌شناسی ادبیات آنگونه که کهلر (Köhler) آن را تعریف کرده است، «سعی دارد عواملی چون انتشار اثر، موفقیت‌های آن نزد مخاطبین، نهادهای ادبی و گروه‌های حرفه‌ای مانند نویسندگان، اساتید و منتقدین را در نظر گیرد»^۱ (Leenhardt, 2004: 15). این روش نقد در ادبیات هر چه را به جز خود متن مورد بررسی قرار می‌دهد. ماکس وبر از طرفداران این روش نقد، می‌گوید که بین مطالعات تجربی بر روی اثر و بررسی آن از نظر ارزش هنری و زیبایی‌شناختی متن باید تفاوت قائل گردید. او معتقد به حذف نقد زیبایی‌شناختی از اثر ادبی است: «تاریخ هنر می‌تواند و باید اجزای تحولات تاریخی را بدون در نظر گرفتن ارزش زیبایی‌شناختی اثر بررسی کند» (Cité par : Zima, 2000: 30). آنچه در این روش مورد سرزنش قرار گرفته این است که توجه محض به جنبه‌های کمی اثر، موجب نادیده انگاشتن جنبه‌های کیفی آن می‌گردد (Berra, 2009: 8). تئودور آدورنو از طرفداران فلسفه‌ی دیالکتیکی (philosophie dialectique) نیز معتقد است که در تحلیل متن، حذف ارزش‌های زیبایی‌شناختی اثر از جامعه‌شناسی ادبیات قابل تصور نیست. چرا که جنبه‌ی کمی اثر به جنبه‌ی کیفی و زیبایی‌شناختی آن بستگی دارد. او می‌گوید: «سیبرمن با من موافق است که یکی از وظایف اصلی جامعه‌شناسی هنر نقد نظام اجتماعی حاکم می‌باشد. با این حال به نظر می‌رسد این امر تا زمانی که مفهوم اثر و جنبه‌ی کیفی آن بررسی نشده، میسر نمی‌شود.» (Cité par : Zima, 2000: 30).

جامعه‌شناسی ادبی نیز به عنوان یکی از شاخه‌های ادبیات، متن را از لحاظ آواشناسی و نشانه‌شناسی مورد بررسی قرار می‌دهد. این روش دیالکتیکی میراثی بر جای مانده از هگل و مارکس می‌باشد که در عین حال به مسائل مطرح شده در مورد مواجهات و تحولات اجتماعی و طبقات جامعه که در متن به آنها اشاره شده است نیز توجه دارد. پیر زیما بر این عقیده است که این روش تحلیلی نه تنها تکیه بر کیفیت زیبایی‌شناختی و دریافت آن در جامعه دارد، بلکه

^۱. ترجمه نقل قول‌ها از فرانسه به فارسی از آن نویسندگان است.

کاربرد ایدئولوژیک و نقادانه‌ی آن را نیز مد نظر قرار می‌دهد. به نظر او: «تفاوت اصلی بین روش‌های تجربی و دیالکتیکی در جامعه‌شناسی ادبیات در اینست که اولی نشأت گرفته از روش عینی و علمی بوده و دومی نظریه‌های زیباشناختی و فلسفی موجود را به کمک مفاهیم جامعه‌شناسی و نشانه‌شناسی بسط می‌دهد.» (Zima, 2000: 31).

وقایع مه و ژوئن ۱۹۶۸ جدایی رشته‌های مختلف علمی و هنری را به دنبال داشت. تبعات این جدایی موجب به وجود آمدن نحله‌های مختلف تحقیقاتی و جدلهایی میان افکار و عقاید آنها گردید. نتایج همایش‌های علمی ادبی آن زمان بنیان و ساختار مطالعات دانشگاهی را به طور اساسی متحول گردانید. این امر باعث به وجود آمدن دیدگاه‌های جدید و رشته‌های مختلف تحقیقاتی شد.

این تحولات در زمینه‌ی ادبیات، زبان‌شناسی، نشانه‌شناسی، ساختارگرایی و تحلیل متون ادبی بود. با این تفاوت که در رابطه با جامعه‌شناسی ادبیات، می‌بایست همه چیز را از نو ساخت. از این رو کلود دوشه و همکارانش بر آن شدند روشی جدید در حوزه‌ی مطالعات متون ادبی و رابطه‌ی آنها با محیط اجتماعی ابداع کنند. نتایج سمینارهای برگزار شده در شهر لیل و ونسن موجب پیدایش اصول اولیه‌ی رویکردی انجامید که متن ادبی را وسیله‌ی مطالعات خود قرار داده و فضای اجتماعی اثر را محور اصلی تحلیل می‌داند. این روش جدید نقد توسط کلود دوشه در مقاله‌ای تحت عنوان «نقد جامعه‌شناختی یا تحول یک آغاز» در سال ۱۹۷۱ در «مجله‌ی ادبیات»، نقد جامعه‌شناختی نام گرفت.

برای مطالعه‌ی یک اثر ادبی، دوشه نشانه‌ها و رد پای جامعه را در متن جستجو می‌کند و به دنبال ناگفته‌ها و نکات مبهم متن می‌باشد. او جامعه را به عنوان اصلی مهم در نظر گرفته و نویسنده را در امر تولید اثر در چارچوب جامعه و متأثر از وقایع و حوادث آن می‌داند به طوریکه نویسنده جامعه را در متن منعکس می‌کند. در مقاله‌ای که به عنوان بیانیه‌ی نقد جامعه‌شناختی محسوب می‌شود، مخالفت خود را با مسأله‌ی بسته بودن متن ادبی آنگونه که ساختارگرایان به آن معتقد بودند بیان کرد. به عقیده‌ی او، متن ادبی نه تنها به خودی خود تولید نمی‌شود، بلکه می‌توان رد پای اجتماع را در آن جستجو کرد: «نقد جامعه‌شناختی خود متن را مدنظر قرار می‌دهد و همانند نقد ساختارگرا آنرا به عنوان ابزاری مهم در رویکرد خود می‌داند. با این وجود، هدف آن متفاوت از نقد ساختارگرایی بوده، چرا که مقصد نهایی نقد جامعه‌شناختی بازسازی جنبه‌ی اجتماعی آن است» (Duchet, Maurus, 2006 : 1). منظور از بررسی اجتماعی بودن متن این است که هر آنچه در اثر نشان دهنده‌ی وجود یک جامعه‌ی

مرجع و پدیده‌ی اجتماعی در بیرون از داستان باشد تحلیل شود؛ چرا که اثر با تکیه بر واقعیتی تاریخی-اجتماعی شکل می‌گیرد.

روش نقد جامعه‌شناختی اجازه می‌دهد همه جنبه‌های اجتماعی متن که نهفته در کنشها و گفتارهایند، برجسته شوند. از نظر دوشه، حضور خارج رمانی یک جامعه مرجع و ارتباط متن به واقعیتی اجتماعی-تاریخی در خارج از دنیای رمان، جامعه‌گرایی متن ادبی را به تصویر می‌کشد. این پیوند، میان جامعه‌گرایی و ادبیت در رمان، ساختاری مستقل پدید می‌آورد که واقعیت و تخیل را به یکدیگر می‌آمیزد (حجازی و مشگینی، ۱۴۰۰:۱۱۲).

بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که نقد جامعه‌شناختی از این جهت با دیگر نقدها متفاوت است که متکی بر ابعاد اجتماعی اثر بوده و در جستجوی جامعه‌ی مرجع در دنیای بیرون از آن می‌باشد. در مصاحبه‌ای با پاتریک مورو (Patrick Maurus)، دوشه تأکید می‌کند که: «اصل اجتماعی بودن اثر در این است که در داستان روایت شده، انسان، فضا، روابط، قواعد و ارزش‌های ذکر شده نمی‌توانند بدون مرجع و الگویی اجتماعی و واقعی در بیرون از متن باشند» (همانجا).

با این که واژه‌ی اجتماعی بودن متن (socialité) در اواخر قرن نوزده همزمان با رشد رویکرد جامعه‌شناسی دورکیم ظهور کرد، اما توسط جامعه‌شناسان استفاده نمی‌شد و به مرورزمان به دست فراموشی سپرده شد.

۳. مبانی تئوری نقد جامعه‌شناختی کلود دوشه

نقد جامعه‌شناختی دوشه مبتنی بر مفاهیمی چون جامعه‌ی داستان، جامعه‌ی مرجع، sociotexte, co-texte، سوسیوگرام و گفتمان‌های اجتماعی می‌باشد. بر این مبنا، او در تولید معنای اثر سه واژه‌ی اطلاعات (information)، نشانه (indice) و ارزش (valeur) را به کار می‌گیرد. «هر کدام از عناصر متن مانند شخصیت، زمان، مکان و مفاهیم انتزاعی بر اساس سه اصل در اثر ظاهر شده‌اند: اطلاعات پیرامون جهان بیرون از متن، نشانه‌ای که همزمان در بیرون و درون متن وجود دارد و بیانگر نظام اجتماعی- فرهنگی بیرون از اثر می‌باشد. و در آخر این واژه‌ی ارزش است که از به وجود آمدن مجموعه‌ای از تضادها، برخوردها و روابط موجود در متن به هر یک از عناصر آن ارزش می‌بخشد» (همانجا).

بنابراین، طبق نقد جامعه‌شناختی کلود دوشه این عوامل سه گانه پایه و اساس تولید متن محسوب می‌گردند. مجموعه‌ای از تضادها و روابط تولید شده در متن، آفریننده‌ی معنای متن به گونه‌ای مستقل می‌شوند. در عین حال این استقلال نسبی می‌باشد چرا که عوامل سازنده‌ی این

مجموعه به طور همزمان در درون و بیرون از متن می‌باشند. مفهوم استقلال نسبی متن از دیدگاه دوشه شامل تعریفی از «دنیای متن به عنوان کلیتی اجتماعی و معنا دار و نسبتاً مستقل است که همچون مجموعه و نظامی تشکیل شده از روابطی داخلی تلقی می‌شود» (همان: ۲۶). بنابراین، هر گونه تحلیل ادبی به بازسازی معنای متن پرداخته و مطالعات خود را از درون اثر آغاز می‌کند تا به دنیای بیرون آن برسد. «در بررسی یک متن ادبی، دوشه سه سطح واکاوی جامعه‌متن، جامعه‌نگار و کنار متن (در کنار گزاره بافت) را مطرح می‌کند. او از جامعه‌متنی سخن می‌گوید که بر اساس آن، واقعیت خارج از دسترس با تفکر غالب اجتماعی (ژرف ساخت) طبق فرایندی تبدیل به متن (روساخت) می‌شود» (حجازی و مشگینی، ۱۴۰۰: ۱۳۶).

۱-۳. جامعه‌ی داستان (société du roman)

جامعه‌ی متن یا همان رمان، جامعه‌ی ایست که از متن ادبی تراوش می‌شود. بازنمایی جامعه در اثر موجب پیدایش داستان‌های رئالیستی در قرن نوزدهم گردید که می‌بایست جامعه و ابعاد مختلف آن را همانگونه که بود نشان دهند. گوستاو فلوربر مشاهدات عینی خود را با دقت ثبت می‌کرد تا آن را با کوچکترین جزئیاتش به تصویر بکشد. با این حال جامعه‌ی رمان همان گونه که از نامش پیداست فقط در متن موجود بوده و تنها انعکاس و تصویری از جوامع انسانی است که به عنوان مرجع و نمونه تلقی شده‌اند. کلود دوشه خاطر نشان کرد که در رویکرد نقد جامعه‌شناختی «هدف به کارگیری قواعد و هنجارها نیست، بلکه بررسی و تحلیل آثار ادبی به منزله‌ی خالقان فضای اجتماعی مدنظر می‌باشد که من آن را جامعه‌ی رمان نامیده‌ام» (همان: ۱).

ابراهیمی نیز مسئولیت خطیری را برای نویسنده تعریف کرده و معتقد است که او باید همواره ناهنجاری‌های جامعه را بر ملا ساخته تا بتوان به برطرف کردن آنها پرداخت: «دلم می‌خواهد بدانم که یک نویسنده اگر به این نکته‌ها نپردازد و معایب موجود در جامعه‌اش را ننویسد چه کار باید بکند؟ شما که مطمئناً مدعی این نیستید که اینجا بهشت مطلق است و کمترین عیبی در هیچ جایش وجود ندارد. بله؟» (ابراهیمی، ۱۳۵۲: ۶۴). آنچه که در این جملات مشهود می‌باشد، این است که جامعه‌ی داستان بازتابی است از همان جامعه‌ی بیرونی و ملموس که نویسنده در آن زیسته و وقایع آنرا از نزدیک مشاهده کرده است.

۲-۳. جامعه‌ی مرجع (société du référent)

جامعه‌ی داستان در اصل دنیایی تخیلی و ساخته و پرداخته‌ی متن می‌باشد. این جامعه که فیشر آن را جامعه‌ی کوچک (microsociété) می‌نامد، از وقایع اجتماعی بیرون از داستان نشأت می‌گیرد. این جامعه‌ی مرجع مظهر وجود دنیایی واقعی در بیرون از فضای داستان است. در

حقیقت نوعی جامعه‌ی مادر و یا جامعه‌ی مبدأ است که نویسنده اتفاقات اجتماعی را از آن گرفته و به وقایع ادبی تبدیل می‌کند. این نکته شامل پدیده‌های فرهنگی و آیین‌های مرسوم بستر اجتماعی که نویسنده در آن زندگی می‌کند نیز می‌باشد.

محتوای کتاب *ابن مشغله* از جنبه‌های اقتصادی، تاریخی و فرهنگی قابل بررسی است. در این کتاب ما با افرادی برخورد می‌کنیم که هر کدام نمادی از انسان‌های آن زمان می‌باشند. زمان و جامعه‌ای که نادر ابراهیمی در آن زیسته، تحت تاثیر مبارزات انقلابی و روحیه‌ی ستم ستیزی آن دوره مردم را به عدالت خواهی و طلب حق خویش سوق می‌دهد. موجی از اعتراض و ناراضی‌تبی علیه حکومت آن زمان در همه‌ی عرصه‌ها به چشم می‌خورد. این طرز فکر و عملکرد از دنیای نویسندگی و کتاب نیز مستثنی نبوده و از آنجاییکه نویسندگان متعهد خود را ملزم به آشکار سازی و بازگویی واقعیات زندگی می‌دانستند، گاهی با به تحریر در آوردن بخش‌هایی از زندگی خویش، سعی بر به تصویر کشاندن جامعه و رخدادهای آن داشتند. در این اثر نیز نویسنده می‌خواهد با بیان سرگذشت خود نارسایی‌ها و گرفتاری‌های جامعه‌ی آن زمان را بیان کند. به عبارتی دیگر *ابن مشغله* آینه‌ی ایست از وضعیت و زمانه‌ای که نادر ابراهیمی در آن زیست می‌کرده است. در جای جای این کتاب روح وطن پرستی و آزادگی نویسنده به چشم می‌خورد. او که همچون تشنه‌ای به دنبال آب پاک است، در هر مواجهه‌ای با نامردی‌ها، خیانت‌ها و دزدی‌های موجود بر می‌خورد. و از آنجاییکه نمی‌تواند خود را با این وضعیت‌ها وفق دهد و نمی‌خواهد همراه جهت و جریان خود خواهی، ابن الوقت‌ها و قدرت پرستان روزگار شود، هر بار سرخورده از آنها شغل خود را ترک می‌کند. او بر خلاف جریان این رود شنا می‌کند. در تمام این مشاغل اوست که نمی‌تواند با این جریان هماهنگ شود و مواردی نیز که آنها عذر او را می‌خواهند استثناست. ابراهیمی خود اذعان می‌دارد که نوشته‌هایش انعکاسی از جامعه‌ی آن زمان می‌باشد که در آن واقعیات و مسائلی که زندگی افراد را تحت الشعاع قرار می‌داده را به خوبی نشان داده است. «ابن مشغله به هیچ وجه نمی‌خواهد در این کتابچه، رابطه‌ی میان مشاغل خود و نوشته‌هایش را مطرح کند و نشان بدهد، اما ضمناً نمی‌تواند چشم بر هم گذارد و نبیند که چگونه نوشته‌ها انعکاس مستقیمی هستند از زندگی و تجربه‌های زندگی» (ابراهیمی، ۱۳۵۲: ۴۲).

۴. جامعه‌شناسی اقتصادی (مسئله‌ی بیکاری)

نبود آینده‌ای روشن و معضل بیکاری در آن دوره که نویسنده خود با آن دست به گریبان بوده، او را بارها مجبور به تعویض شغل کرده است. در دهه‌ی پنجاه، زمانی که ابراهیمی *ابن مشغله*

را به رشته‌ی تحریر در آورده، جامعه‌گرفتار معضل بیکاری و بی‌ثباتی مشاغل و عدم امنیت شغلی بوده است. همانگونه که خود او اظهار می‌کند، این شرایط ناگوار اجتماعی منجر به از بین رفتن انگیزه و هدفمندی جوانان شده و آنها را به سوی ابهام و جبری ناخواسته می‌برد: «این مسلم است که نه فقط بچه‌های بی‌گناه بلکه بسیاری از نوجوان‌های عاقل و هشیار هم نمی‌دانند که می‌خواهند چکاره بشوند و برخی هم که می‌دانند، نمی‌توانند بشوند. امکانات یا احتمالاً عدم امکانات، آنها را می‌پیچاند و به سویی می‌اندازد که خوابش را هم ندیده بودند، و یک روز می‌بینند کسی شده‌اند که هرگز نخواستند باشند» (همان، ۱۶). با نگاهی کلی به شرایط موجود اجتماعی، ابراهیمی کمبود امکانات را در تعیین سرنوشت شغلی افراد دخیل دانسته و معتقد است که فرصتها و موقعیت‌های موجود می‌توانند فرد را در مسیری درست قرار دهند و یا حتی او را منحرف کنند و افراد در مواردی خاص مجبور به تن دادن به شغلی می‌شوند که نه علاقه‌ای به آن دارند و نه تخصصی در آن زمینه کسب کرده‌اند؛ و همین بی‌هدفی‌ها، پرسه زدن‌ها، از این شاخه به آن شاخه پریدن‌ها انسان را از روال عادی زندگی خارج ساخته و در پیچ و خم معضلات کار از زندگی در خور آنها دور می‌کند. از آنجاییکه ابراهیمی کار نویسندگی را از نوشتن برای کودکان آغاز کرد و همواره مدافع حقوق آنها و آگاه‌سازی جوانان بود، می‌توان نقطه نظرات وی را در این مورد در آثار مختلف او یافت. ابراهیمی در اینجا در دفاع از کودکان می‌گوید: «ما چگونه جهانی را در حال ساختن و پرداختنیم تا آن را تحویل بچه‌هایمان بدهیم و برویم» (ابراهیمی، ۱۳۷۶: ۲۸). بنابراین، اعمال و رفتار ما بر آیندگان تأثیری مستقیم می‌گذارد. جامعه‌ای که ما امروز می‌سازیم خاستگاه جوانانی است که در آینده با همین مشکلات دست و پنجه نرم خواهند کرد و زندگی را با تمام پیچیدگی‌هایش از نسل کنونی تحویل می‌گیرند. منفعل بودن، تسلیم جبر زمانه شدن و پذیرفتن آنچه حادث می‌شود به عقیده‌ی ابراهیمی ظلمی بزرگ به آیندگان خواهد بود. او افراد را در لحظات «غول آسا و تعیین کننده» از نظر کنشی به سه دسته تقسیم کرده است: «بعضی‌ها خود را با شرایط موجود منطبق می‌کنند و می‌گویند: «اینطور شد دیگر. حالا ادامه بده و معطل نکن!» بعضی‌ها کمبودهایشان را از راه دیگر ترمیم می‌کنند و پوششی زینتی و گرانبها بر مرده‌ی خویش می‌کشند، بعضی‌ها بیمارگونه و عصبی، تا پایان عمر به شکستی که خورده‌اند می‌اندیشند، زندگی را نفرین می‌کنند، همه چیز را به باد دشنام می‌گیرند و نفی می‌کنند...» (ابراهیمی، ۱۳۵۲: ۱۷). حرکت به جلو، ساختن جامعه‌ای پویا و کوتاه‌نیامدن‌ها راه و روشی است که ابراهیمی به خواننده‌ی القاء می‌کند.

ابن مشغله «سر به سنگ می کوبد». او با اینکه تحصیل می‌کند، احتیاجی «آزارنده به کار کردن دارد». اصطلاح سر به سنگ کوبیدن نشان از بی نتیجه بودن جستجوهای بی شمار و این در و آن در زدن‌ها می‌باشد. این اوج مشقت و درماندگی در یافتن شغلی مناسب، نه تنها نادر بلکه اکثر جوانان این مملکت با آن روبرو هستند. مسائل سیاسی و درگیری‌های قبل از انقلاب نیز بخشی از زندگی جوانان این مملکت بوده که ثبات و نظم لازم را از زندگی آنها سلب کرده و روند عادی روزمره را مختل می‌ساخته است. همانگونه که خود می‌گوید: «و به این ترتیب، این فرزند شر و نآسوده‌ی خانواده، از یک سو درگیری‌های سیاسی روز را دارد که هر نوع دوام و قطعیت را از زندگی می‌گیرد، و از یک سو نمی‌خواهد سرشکسته و ذلیل به خانه‌ی پدری بازگردد و بگوید: «به من اجازه بده که سر سفره‌ی تو بنشینم، پدر!» (همان، ۳۶)؛ مطلبی که حتی گفتن آن نیز برای کسی مثل نادر سخت است. اشاره‌ی مکرر به آگهی‌های استخدام در چند جای کتاب نشانگر اوج بی‌ثباتی او در زمینه‌ی اشتغال بوده است. «چشم‌های حریص و تشنه و منتظر» کنایه از همان افراد بیکاری است که نه تخصص کافی داشته‌اند و نه سرمایه‌ای برای به راه انداختن کسب و کاری که زندگی آنها را تامین کند. و این نشان‌دهنده‌ی اینست که هیچ‌گونه جهت‌دهی و برنامه‌ریزی برای جوانان این مرز و بوم در نظر گرفته نشده بود. یکی از پیامدهایی که این آگهی‌نوردیها در پی داشت، اتلاف وقت و از بین رفتن سال‌های جوانی و به وجود آمدن نوعی بی‌برنامگی بود. «هر شب، یک ربع ساعت صرف خواندن آگهی‌های استخدام می‌شود، و هر روز دو، سه، چهار یا پنج ساعت صرف پی‌گیری مسأله‌ها». همچنین شاهد التماس‌های بی‌نتیجه‌ی بیکارانی هستیم که حاضرند در ماه‌های اول بدون دستمزد کار کنند. «آقا ما جوانیم، لیاقت داریم، استعداد داریم، اجازه بدهید چند ماهی خدمتتان کار کنیم بعد تصمیم بگیرید. خب. دو ماه هم حقوق ندهید، عیب ندارد.» (۳۸). در جایی دیگر ابن مشغله می‌گوید: «حالا استخدام در خیلی جاها ممکن بود. فقط می‌بایست آن "خیلی جاها" وجود داشته باشد-که نداشت. پس سفر بود و بازگشت» (۵۶). تشبیه زندگی به سفر به معنی بی‌ثباتی و عدم استقرار است. مسافردائم در سفر چشم انداز مشخصی از آینده ندارد و این مسأله در برنامه‌ریزی‌های دراز مدت و حتی کوتاه مدت او خلل وارد می‌کند. واژه‌ی بازگشت نیز نشان‌دهنده‌ی راهی است که بدون سرانجام او را مجبور به تغییر مسیر می‌کند. و چه بسا مسیرها و راه‌هایی که چندین بار طی شده و به نتیجه نرسیده است. و این همان دوام بیکاری است که ابراهیمی در جایی دیگر به آن اشاره می‌کند: «دوام بیکاری و مشکل ادامه‌ی زندگی مرا به کاری وادار کرد که پیش از آن هرگز نکرده بودم» (۷۳). سفری که او در کتابش از آن سخن گفته است گویای تغییر مدام راه و روش زندگی برای امرار معاش نیز بوده است: «ما

همه کسانی بودیم که به همت تغییر خط مشی نان می‌خوردیم. زمانه ما را چنین ساخته بود و ما زمانه را چنان ساخته بودیم» (۷۸). بنابراین می‌توان گفت که ابراهیمی افراد را در ساختن جامعه مؤثر دانسته و نقش آنها را در ایجاد شرایط مختلف برجسته می‌کند.

«کار باید در انتظار انسان باشد نه انسان در انتظار کار» (۳۸). نویسنده در اینجا جامعه‌ی ایده آل را جامعه‌ی ای می‌داند که در آن فرصت‌های شغلی مناسب در خور تخصص و توان هر فرد تعریف شده و مهیا باشد و هر کس بسته به حرفه و تخصص‌اش به کسب و کار بپردازد. در غیر اینصورت هر کس به خاطر نیاز مالی ممکن است به هر کاری دست زده و از مسیر درست خارج شود. در نتیجه به کیفیت و جایگاه هر شغلی نیز لطمه زده خواهد شد. به عقیده‌ی او اگر کار در انتظار انسان باشد «در این صورت و تنها در این صورت است که تعداد شعرای دست دوم و سوم به یک دهم و یک صدم تقلیل پیدا می‌کند. مگر آدمی که خاک میهنش را بیل می‌زند، شعر هم می‌گوید؟ نمونه‌اش دیده شده است؟ ایدا ایدا. نقد که حتما نمی‌نویسد. شک نباید کرد. شعر بد گفتن، کار من و شماست که کار نداریم. نقد بد نوشتن هم کار آنهاست که شعر بد هم نمی‌توانند بگویند، یعنی خیلی خیلی بیکارند» (همان). اینکه انسان از بیکاری و بطالت به یاوه‌گویی روی آورد از نظر ابراهیمی دور از انتظار نیست. همین موضوع باعث از بین رفتن نیروی انسانی و به هدر رفتن استعدادها هر فرد می‌شود. اینکه افراد نیروی خود را در جایی غیر از آن چه سزاوار است به کار گیرند ابتدال و تباهی در بطن جامعه به بار آورده و هرج و مرج به وجود می‌آورد. «این آگهی‌های استخدام، مرا به چه جاها کشانده است. هر روز، پشت صف طولانی به خاطر کار. استخدام در موزه، استخدام در کارخانه‌ی روغن نباتی، استخدام در دفتر روزنامه، استخدام در شرکت پخش مواد دارویی و.....» (همان، ۳۷). بنابراین، صف‌های طولانی و لحظات بی‌شماری که در جستجوی کار هدر می‌رفت عمرهای زیادی را بی‌ثمر باقی می‌گذاشت.

آنچه در این اثر به وضوح مشاهده می‌شود، اینست که مسئله‌ی بیکاری همواره زندگی جوانان و خانواده‌ها را متزلزل ساخته و روح و جسم آنان را فرسوده می‌کند: «این آغاز نخستین دوره‌ی بیکاری خردکننده‌ی من بود» (۶۹). در روزهای بیکاری که در خیابان‌ها به دنبال کار بوده است، با به کار بردن واژگانی چون «ژولیده» و «پریشان» اوج درماندگی و سرخوردگی خود را بیان می‌کند. او هنگامی که داستان بیکار شدن یکی از کارگران متخصص و کارآمد چاپخانه را تعریف می‌کند، در واقع به چرخه‌ی معیوب بازار کار اشاره دارد. آن جوان با اعتراض به دستمزد کم خود و به امید پیدا کردن کار در چاپخانه‌ی دیگر با حقوق بالاتر استعفا می‌دهد. ولی هیچ چاپخانه‌ای حاضر نیست او را بپذیرد چرا که سرپرستان این بنگاه‌ها با هم

تبانی کرده‌اند. «همه جا رفته بود و گفته بودند: "پسر جان برگرد سر کارت". در هیچ چاپخانه-ای به تو کار نمی‌دهند. قضیه فقط همین بود. یک تلفن به همه‌ی مؤسساتی که ممکن بود استخدامش کنند، مسأله را حل کرده بود. «او سرانجام خفیف و رنجور بازگشته بود» (۲۹).

۱-۴. سوسیوگرام بیکاری

در مقاله‌ای با عنوان سوسیوگرام جنگ دوشه اظهار می‌دارد که جنگ موضوعی ادبی نیست، بلکه مسئله‌ای است که برای انسانها پیش آمده و ادبیات نیز با آن مواجه می‌باشد. بنابراین، باید آن را در نظر بگیرد. معضل بیکاری نیز از جمله مسائل اجتماعی بوده که مورد توجه دنیای ادبیات قرار گرفته است. از آنجاییکه نویسنده در جامعه‌ی حاکم زیست می‌کند شاهد پیش آمدها و اتفاقاتی بوده و خواه ناخواه آن را در اثر خود منعکس می‌کند. همانگونه که شاعر فرانسوی رنه دومال می‌گوید: «چون من کلمه‌ی جنگ را به کار بردم، این واژه دیگر واژه‌ای ساده نیست که فقط فرهیختگان آن را بر زبان بیاورند، بلکه الان کلمه‌ای صقیل و جدی از لحاظ معناست» (Duchet, 1995: 2).

واژه‌ی سوسیوگرام به گفته‌ی دوشه «ابزاری مفهومی می‌باشد که به فهم مجموعه گفتمان-های موجود در متن که برگرفته از دنیای واقعی هستند کمک می‌کند». او با استناد به جمله‌ای از شاعری فرانسوی که اذعان می‌دارد که «شعر تنها نیست» بیان می‌کند که ادبیات تنها نیست چرا که همیشه با دنیا صحبت می‌کند حتی اگر در ظاهر این امر هویدا نیست. سوالی که پیش می‌آید اینست که چگونه این رابطه‌ی ادبیات و دنیای بیرون بررسی شود؟ چگونه ثابت کنیم؟ چگونه واقعیت‌های دنیای بیرون را در ورای متن نشان دهیم؟ واقعیت‌هایی چون ملت، خانواده، عشق... و در کل روزمرگی‌های همیشگی که متن را تشکیل می‌دهند.

به عقیده‌ی دوشه، متن ادبی متشکل از گفتمان‌های روزمره که نویسنده آن را ثبت کرده می‌باشد. او روی متن کار می‌کند، جابجا می‌کند، تغییر می‌دهد، تلطیف می‌کند و به روشی که خاص خود آن نویسنده است به آن پاسخ می‌دهد. سوسیوگرام نیز روشی از پرداختن به متن است که همزمان متن و دنیای بیرون آن را در نظر می‌گیرد. سوسیوگرام همان روشی است که نویسنده به کار می‌گیرد تا جامعه‌ی بیرون را در اثر منعکس کند. و در کل دوشه تعریفی نه کامل بلکه بخشی و نسبی از این واژه ارائه می‌کند: «مجموعه‌ای از نمایش‌های بخشی و چالش برانگیز که با یکدیگر در ارتباط‌اند و حول هسته‌ای معنایی می‌چرخد» (همان، ۴).

بنابراین می‌توان گفت که پدیده‌ی بیکاری که در *ابن‌مشغله* به آن پرداخته شده است، به اشکال گوناگون در اذهان خواننده شکل می‌گیرد. هرکس، برای توجیه مسأله‌ی بیکاری، محکوم کردن

آن و یا مخالفت با آن، تصویری متفاوت در ذهن دارد. حتی گاهی سعی داریم آن را در سیستم ارزشی و یا ضدارزشی جامعه جای دهیم. گفتمان‌های مختلف فقط قسمتی از موضوع را بیان می‌کنند و ممکن است در یک راستا نیز نباشند. به همین خاطر است که چالش برانگیز هستند. بیکاری، بازار کار، آگهی‌های استخدام و همه‌ی مسائل واقع شده در یک راستا، فرهنگی مشخص در زمانی اجتماعی-تاریخی خاص را بیان می‌کنند که حول محور واژه‌های معین می‌گردند. در رابطه با واژگان به کار رفته در یک اثر، می‌توان گفت که تضادهایی که در ارائه‌ی آنها مشاهده می‌شود به منظور برجسته کردن و بزرگنمایی آنها می‌باشد. مثلا در رابطه با بیکاری که مدنظر ابراهیمی بوده است، توضیح مشاغل گوناگون، آگهی‌های بی‌شمار و شرکت‌های مختلف که مدام در پی استخدام نیروی تازه می‌باشند، در واقع اوج فاجعه و معضل بزرگ جامعه را نشان می‌دهد. زبان‌شناسان نیز در این زمینه اصطلاحات متعددی به کار برده اند. مثلا به گفته‌ی دوشه واژه‌ی کلمه-اختلاف (mot-conflit) یکی از آنها می‌باشد. پس می‌توان اظهار داشت که برای بیان ناگفتنی‌ها و آنچه که وجود ندارد از مخالفت با آن استفاده کرده تا آن را اثبات کنیم. جنبه‌ی دیگر سوسیوگرام هسته‌ی اختلاف برانگیز آن است که منشا ایجاد واژه است. بیکاری و ضد آن، ارزش و ضد ارزش، «آنچه را که باید فکر کنیم و آنچه را که نمی‌توانیم فکر کنیم» (همان، ۷) و بالاخره بیان نکات مثبت و منفی یک واژه تولید معنا کرده و خلاقیت در اثر را بالا می‌برد. در این کتاب ابراهیمی سعی دارد نشان دهد که با وجود آگهی‌های بیشمار کارفرمایان در سطح شهر برای جذب نیرو، هیچ چیز سر جایش نیست. نوعی بی‌نظمی و آشفتگی در بازار کار به تصویر کشیده شده است. «این آگهی‌های استخدام، چه نقش عظیمی را در ساختمان زندگی ما بازی می‌کنند. چشم‌های حریص و تشنه و منتظر یک نسل شهری غیر متخصص بیکار، دائما در لابلای ستون‌های آگهی استخدام، می‌دود و می‌دود» گاهی اشک به درون آنها می‌ریزد و گاهی برق امید» (ابراهیمی، ۱۳۵۲: ۳۷). «بسیار خوب! اگر "آتلیه-ی برج" تعطیل شد چه غم، که آگهی‌های استخدام - چون ستون تسلیت‌ها- تعطیل ناشدنی ست...همیشه‌ی خدا کارهایی وجود دارد که کننده‌اش وجود ندارد، و کننده‌هایی وجود دارند که برایشان کار وجود ندارد» (همان، ۴۲).

۵. جامعه‌شناسی فرهنگی (فقر مادی، فقر فرهنگی)

نابسامانی‌های اقتصادی و نبود امکانات کافی برای امرار معاش، منجر به فقر مادی و در نهایت فقر فرهنگی می‌شود. و این همان نکته‌ای است که در زندگی نامه‌ی ابراهیمی به صورت مستقیم یا غیر مستقیم به آن بر می‌خوریم. ابراهیمی بر خلاف بسیاری از روشنفکران فقط

گلایه نمی‌کند، بلکه راه حل هم ارائه می‌دهد. « ما قبل از هر چیز به یک رستاخیز اخلاقی نیازمندیم، فقط همین. اگر به راستی همه چیز باید دگرگون شود، یک دگرگونی اخلاقی و معنوی مقدم بر همه چیز است. ما دست کم در این مورد خاص، دیگر احتیاجی به غرب نداریم» (همان، ۵۰). وی با تداعی دوران گذشته می‌گوید: « می‌توانیم برگردیم و مثل ایرانی‌های قدیم زندگی کنیم. یعنی رفتار کنیم. همین کافی است. او با اشاره به مسائل مختلف فرهنگی سعی بر آن دارد که فقدان آنها را در زندگی آن دوران به خوانندگان گوشزد کند.

۱-۵. وطن پرستی

در آثار این نویسنده‌ی مردمی رنگ و بوی وطن پرستی و عشق به میهن همواره نمایان است. آنچه که درونمایه‌ی داستان را برجسته می‌نماید، عشق به میهن و ملت است. همانگونه که همسر وی فرزانه طاهری در سخنرانی خود (۱۳۸۷) که در یاد مهرگان به چاپ رسیده، می‌گوید: « نادر کسی که وجودش سراسر عشق است، نسبت به همه، مرد، زن، پیر، جوان، بچه‌ها و در یک کلام عشق به انسان. نادر را نویسنده‌ای مردم‌گرا می‌دانند که به خاطر مردم کار می‌کند و همیشه خود را مدیون آنها می‌داند» (۱۳۹۰: ۱۵). هنگامی که روزهای کارسخت در صحرا را توصیف می‌کند، یادآور می‌شود که چگونه حال و هوای صحرا با همه‌ی کمبودها و سختی‌هایش یاد و خاطر وطن را در ضمیر او جاودانه ساخته است: « در همان شب‌های عظیم صحرا بود که دانستم ایران را سخت و بی‌حساب دوست داشتن، محکومیت من است» (همان، ۲۶)؛ و در مقابل این وطن دوستی همانگونه که کلود دوشه سوسیوگرام را مبنی بر دوگانگی و تضاد تعریف کرده است، نوعی بیگانه‌وشی را معرفی می‌کند که در اصل مقصودش بیگانه‌ستیزی و مذمت غرب زدگی می‌باشد. اشاره به مواردی که انزجار او را از بیگانه‌وشی می‌رساند در جهت اعتلا بخشیدن به وطن پرستی و علاقه‌ی بی‌حد او به مملکت خویش است. آنجا که از معاهده‌ی کاپیتولاسیون صحبت می‌کند و برتری غریبان به ظاهر متخصص بر کارگران بی‌سواد یا کم‌سواد چاپخانه را توصیف می‌کند، با تشبیه کارگران به مگس یا مورچگانی که له می‌شوند، اوج نفرت خود را از این مسئله بیان می‌کند (۲۷). وابستگی به بیگانگان، کالاها و تخصص‌شان نیز از نظر نویسنده‌ی این کتاب ناپسند می‌باشد. به عقیده‌ی او، استفاده از دستگاهها و ماشین‌آلات «افست» شده‌ی آنها باعث از بین رفتن خلاقیت به عدم به کارگیری نیروی کار ایرانی شده است در صورتیکه ما خود بهترین افراد کارآمد را در موارد مختلف در اختیار داریم (۳۰). در اصل ابراهیمی این تمایل به سوی بیگانگان و این وابستگی را از سر ناچاری و ترس از فقر و بیکاری می‌داند. وقتی افراد مجبورند برای گذران زندگی زیر

بار هر زورگویی بروند و دم بر نیاورند، وطن دوستی معنای خود را از دست داده و انسان‌های گرفتار در چرخه‌ی روزگار فرصتی برای فکر کردن به ارزش‌ها را از دست می‌دهند. «شیک-ترین و لذیذترین آگهی‌های استخدام آگهی‌هایی‌ست که به زبان انگلیسی نوشته می‌شود و مربوط به یک مؤسسه‌ی انگلیسی‌ست» (۴۳). «رایحه‌ی مطبوع یک نوکری افتخار آمیز از آن به مشام می‌رسد» (همان)؛ و این رایحه‌ی مطبوع همان حکایت استفاده از آرایه‌ی ادبی تناقض به منظور برجسته‌تر کردن مقصود نویسنده است. نوکری بیگانگان که رایحه‌ی مطبوعی بدهد همان اوج خفت و خواری مردمی است که در مملکت پر نعمت خود باید منت خارجی‌ها را بکشند.

عشق به وطن و رسالت شناساندن ایران، آداب رسوم و تاریخ آن و تحقیق در این مورد، ابراهیمی را بر آن داشت تا به ایجاد مؤسسه‌ای بپردازد که در آن پژوهش‌های ایران شناسی انجام شود: «ما گفتیم: هر سفارشی را برای شناساندن ایران و تحقیق درباره‌ی سنن، آداب و رسوم، تاریخ و طبیعت ایران قبول می‌کنیم» (۱۰۲). لذا، شناساندن تاریخ ایران و آداب رسوم مردم و پرداختن به آن برایش امری ضروری و مفید بود. در کنار همه‌ی مشکلات و سختی‌های زندگی، عشق به میهن همواره در رگ‌های او جاریست. شکور لطفی در مقاله‌اش تحت عنوان "فضاها، رویدادها و شخصیت‌ها در آثار نادر ابراهیمی" که در کتاب یاد مهرگان آمده، به این نکته اشاره کرده است: «نویسنده معشوقی به نام ایران دارد و شیفته‌ی مردم این سرزمین و آن مناعت طبع و قناعت پیشگی شان، در عین توانمندی و تمکن ایشان است» (۱۳۹۰: ۹۹).

۲-۵. احساس مسئولیت

نادر ابراهیمی معتقد است که همه‌ی انسان‌ها در بهبود اوضاع جامعه نقش اساسی دارند. او وظیفه‌ی خطیر اطلاع رسانی و آگاه ساختن دیگران را از آن نویسنده می‌داند. مطرح کردن این قضیه به صورت سؤالاتی که جواب آنها مثبت می‌باشد اهمیت این موضوع را از نظر او بازگو می‌کند. او بر این باور است که نویسنده باید متعهد بوده و در قبال جامعه احساس مسئولیت داشته باشد.

نادر ابراهیمی به معیارهای اخلاقی و انسانی پایبند است: «به گمان من، اگر تو کارت را شرافتمندانه و با در نظر گرفتن مجموعه‌ای از معیارهای انسانی و اخلاقی انجام بدهی، هیچ فرقی نمی‌کند که در آیندگان باشی یا کیهان یا اطلاعات یا سازمان آب و برق یا فلان شرکت خیلی خیلی خصوصی و یا حتی نقاش باشی و کنج اتاقت کار کنی...» (۸۱). همانگونه که بارها در آثارش به زندگی شرافتمندانه و صادقانه اشاره کرده است، در این کتاب نیز که داستانی از

مشاغل گوناگون او و روزهای بیکاری و سردرگمی‌اش می‌باشد، شرافت را سرلوحه‌ی مقاصدش قرار داده و چه بسا به همین دلیل دست از خیلی مشاغل کشیده است. جامعه‌ای که این نویسنده به خوانندگان معرفی می‌کند، جامعه‌ایست که در آن منفعت طلبی و سودجویی هدف اکثر افراد بوده و رابطه‌ها و پارتی بازیها جای شایسته سالاری را گرفته است. او در داستان زندگی‌اش تعریف می‌کند توسط پدرش به کشیدن آب حوض مجبور می‌شده و پدرش نیز نزد مهمانان ذکر می‌کرده است که آب حوض را نادر می‌کشد، و از آن زمان در می‌یابد که هر کار شرافتمندانه‌ای برای امرار معاش عیب نیست و خود می‌گوید: «که من البته آب را می‌کشیدم و نه خجالت را- اما بعد ها و خیلی بعد، که رانده یا بریده از هر شغلی می‌توانستم شغل دیگری داشته باشم، و می‌دیدم که چه جانور غریب بارکشی شده‌ام اما بار خفت نمی‌کشم و منت ریبس و ذلت تکدی... آن وقت بود که به قلبم آموختم سپاسگزار آن پدری باشم که فرصت برداشتن کلاه، خم کردن کمر و دراز کردن دست را از پسر ستانده است» (۱۴).

ابراهیمی در این مورد مردم را به قضاوت نشانده است: «باید قبول کنیم که مردم ما، هم عادلند و هم عاقل. چون به هر کس به قدر سهمش احترام می‌گذارند» (۸۴-۸۵)؛ و این بدین معنی است که عزت و آبرو به همان اندازه که برای آن سرمایه گذاری می‌کنیم به دست می‌آید. پس همه چیز بسته به دست خودمان است. او منجی را کسانی نمی‌داند که کوچک هستند: «این خرده نوابغ روشنفکر- که زیر دست و پا ریخته‌اند- حقیقتاً متعلق به آنها نیستند، درد آنها «مردم» را حس و لمس نمی‌کنند، با دنیای آنها مطلقاً بیگانه‌اند...» (همان). به کاربردن اصطلاح «خرده نوابغ» به عنوان تناقضی که نشان دهنده‌ی کسانی است که فقط ادعای روشنفکری و نبوغ را دارند، یکی دیگر از انتقاداتی است که ابن مشغله به جامعه‌ی خود دارد. گویا او از دنیای بزرگترها که به محض رسیدن به جایی هویت خویش را از دست می‌دهند و از مسیر درست منحرف می‌شوند، ناامید شده و اصالت سازی را در وجود کودکان چاره‌ساز می‌داند. نویسنده برای هدایت جامعه هدف گذاری را در تربیت کودکان و نوجوانان می‌بیند: «بچه‌ها که اینطور نیستند. اگر نمی‌توانی با بزرگترها درباره‌ی طبیعت پرشکوه ایران حرف بزنی، با بچه‌ها که می‌توانی» (۱۰۹)؛ و با اشاره به تعطیل شدن مؤسسه‌ی ایران شناسی که بسیار برایش ارزشمند بود، به خواننده می‌گوید که سرمایه‌ی اصلی مملکت بچه‌ها هستند. «اگر «ایران پژوه» از هم می‌پاشد چه غم، که در هر ساعت صدها بچه به دنیا می‌آید و صدها نعره بر می‌خیزد که: «این منم، فردا. این منم، خواهان آزادی و آسایش...» (۱۰۹).

شکور لطفی در مقاله فوق‌الذکر می‌نویسد: «نادر ابراهیمی، پدیده‌ای در زمانه‌ی ما بود که فارق از قیدهایی که فضاهای فرهنگی سیاسی بر هنرمندان تحمیل می‌کنند، به فعالیت‌هایی که تشخیص می‌داد به نفع جامعه و مردم است، می‌پرداخت. از همین رو زندگی نامه‌هایش را خود «ابن مشغله» و «ابوالمشاغل» نامیده است» (لطفی، ۱۳۹۰: ۹۳). او در ادامه می‌گوید: «از سویی، هنرمندان زمانه و سرزمین ما، همگی از میان مردم برخاسته‌اند و با مردم زیسته‌اند و در اندیشه‌ی جامعه‌ی خویش بوده‌اند و هستند» (همان، ۹۵). به عقیده‌ی لطفی، نویسندگان متعهد همواره در پی ارائه‌ی راهکاری برای درمان دردهای جامعه و یا کاستن آنها بوده و تلاش کرده‌اند در خور توان‌شان مسائل را با بیانی هنرمندانه مطرح کنند تا راه‌های سالم و سربلند زیستن را نشان همگان دهند.

۳-۵. عزت نفس

در کنار همه‌ی این مشکلات و بیکاری‌ها، نکته‌ی قابل توجه آن است که انسان بودن و حفظ غرور و عزت نفس نزد ابراهیمی ارزشمند می‌باشد. «ابن مشغله با سرافکنندگی می‌گفت: «اما اینجور کارها باب طبع من نیست. من برای خودم، یک نویسنده هستم و میل ندارم با کلاهبرداری و شیادی میلیونر شوم» (۴۸).

آنگونه که ابراهیمی به تحلیل اوضاع جامعه‌ی خود می‌پردازد، این بیکاری‌ها و وضعیت بد اجتماعی به از بین رفتن و پایمال شدن عزت نفس انسانها می‌انجامد، به طوریکه ارزش‌های اجتماعی تنزل یافته و جای خود را به دورویی، چاپلوسی، دروغ‌گویی و کلاه برداری می‌دهند. هر کس در پی کسب سود بیشتر و محکم کردن جای پای خویش بوده و روحیه‌ی همبستگی، ایثار و همدلی از جامعه رخت بر می‌بندد. حتی کارهای خیریه و انسان دوستانه نیز در پس پرده دارای اهدافی سودجویانه و گاهی شوم بوده و در پی سوء استفاده بر می‌آیند. «پدر خانواده رنجیده بود و به خاطر تنبیه بازماندگان به ظاهر ثروتش را وقف کرده بود، اما در باطن، تمام مسأله مالیات بود و میل شدید به نپرداختن مالیات به دولت، یعنی اندوختن بیشتر» (۵۰). با بیان این مسائل ابراهیمی این نکته را گوشزد می‌کند که انگار هیچ چیز سر جایش نیست و اعمال و نیات با هم همخوانی ندارند؛ و این نشان دهنده‌ی نوعی هرج و مرج و بی‌نظمی در بطن جامعه است.

«من کار می‌خواهم.

«من کار می‌خواهم» (۴۲).

«من» هم مذاب و جاری شد، چون یخ در آفتاب- و ناپدید شد.» (همان). و این مذاب شدن در آفتاب سوزان بی‌عدالتی و حقارت منجر به بی‌ارزش شدن انسان در جامعه‌ای می‌شد که بودن یا نبودن افراد هیچ اهمیتی نداشت. کلمه‌ی «من» که نویسنده آن را داخل گیومه قرار داده است، همان عزت و آبروی انسانی است که زیر سؤال برده شده است. و تکرار عبارت «من کار می‌خواهم» نیز بیانگر در خواست‌های مکرر او برای یافتن شغلی آبرومندانه و مکفی است.

او می‌گوید: «آدم کله شق باج نمی‌دهد، باج نمی‌گیرد، دزدی نمی‌کند، با دزدها کنار نمی‌آید، به دوستانش و به میهنش خیانت نمی‌کند، برای هر بیگانه هر دشمن و هر ارباب دم تکان نمی‌دهد، «بد» را به انواع، اقسام، درجات و طبقات مختلف تقسیم نمی‌کند تا چند نوع و چند درجه و چند طبقه از «بد» را قبول داشته باشد و چند طبقه و درجه و نوع را رد کند- و همیشه بگوید: «خب... اینکار خیلی بد نیست.» یا می‌دانی؟ این پولی که من گرفته‌ام، حالت رشوه و باج ندارد، یک جور کارمزد است... بد نیست...» (۵۹). در حقیقت، انسان کله شق از دیدگاه او کسی است که برای خود و دیگران ارزش قائل است و به هر بهایی در پی کسب قدرت و شهرت نخواهد بود.

او اوصاف انسان‌های زبونی را بیان می‌کند که برای دستیابی به مقام و قدرت حاضر به انجام هر کاری هستند. «شرف هم برایش اهمیت ندارد، اخلاق هم اهمیت ندارد، سلامت روح هم برایش اهمیت ندارد، خانواده و دوست و میهن و ملت و مردم هم برایش اهمیتی ندارند» (۵۸).

ابراهیمی در اینجا به مقایسه‌ای بین افراد خودخواه و کله شق می‌پردازد و لابلای سخنش آنچه را که بیش از هر چیز دیگر برایش ارزش دارد برای خوانندگان بیان کرده است. نهادهای اجتماعی چون خانواده، ملت، میهن و دوستان جایگاهی عظیم نزد این نویسنده‌ی مردمی دارند. به طوریکه علاوه بر دغدغه‌های شخصی همیشه ذهنش را به خود مشغول کرده‌اند. «آدم کله شق مغرور، آدمی است که به خاطر هدفی، ایمانی، اعتقادی، باوری... حاضر است به راحتی تمام زندگی و «خود»ش را فدا کند» (۵۸). او اغلب از دست افرادی می‌نالند که دنیا را فاسد می‌کنند (۶۲).

۴-۵. عدم شایسته‌سالاری

مسئله‌ی مهم دیگری که ابراهیمی در این زندگینامه به آن اشاره می‌کند عدم شایسته‌سالاری در محیط کار است. چه بسا نیروی‌های غیر حرفه‌ای که در اثر رابطه و آشنایی به کارهای مهم

گمارده شده و هیچ گونه تخصصی در آن زمینه ندارند: «ای خدا، ای خدا! چقدر خوب است که آدم، بیسواد و غیر متخصص باشد، و مدیر یک مؤسسه‌ی آبرومند هم باشد، و گذشته از حقوق خیلی مکفی، مزایا هم بگیرد. مزایا، چه چیز عجیبی ست واقعا» (۴۳). او در خاطراتش اشاره‌ای گذرا نیز به افراد باسواد و متخصص دارد که چگونه گرفتار سطحی‌نگری شده‌اند. گویا کل زندگی آنها در ظاهر خلاصه شده است. به نظر نویسنده، کم نیستند اشخاصی که اصل را رها کرده و به مسائل فرعی و پیش پا افتاده می‌پردازند. این سطحی‌نگری و ظاهر بینی به عقیده‌ی ابراهیمی تیشه بر ریشه‌ی فرهنگ و اجتماع زده و انسان‌ها را از مسیر اصلی منحرف می‌کند. نمونه‌ی آن همان پزشکی است که سفارش تابلوی سر در مطب خود را به نادر داده است و بعد از اتمام کار به یکی از حروف آن ایراد گرفته و دستمزد او را کم می‌کند. «حالا فرض کنیم «کتر»ش کمی کج باشد. به کجای قضیه برمی‌خورد؟ تو دکتری، مواظب مریض- هایت باش» (۲۱). پزشکی که اولین دغدغه‌اش بی‌عیب بودن تابلوی سر در مطب‌اش باشد و نفس کار و وظیفه‌ی خطیر خود را در اولویت قرار ندهد، از نگاه ابراهیمی کسی است که همه-ی افتخارش در مدرک و تحصیلات و ظواهر فریبده‌ی زندگی خلاصه می‌شود.

۵-۵. اشاره به شکاف طبقاتی

از دیگر شاخصه‌های *ابن مشغله* توجه نویسنده به مشکلات طبقات فرو دست جامعه و نگاهی انسان مدارانه به جایگاه انسان است. او به وضوح نمایی از زندگی مرفه که بسیاری از مستضعفان جامعه در آرزوی آن بوده‌اند را به تصویر کشیده است: «آدمیزاد به خانه بیاید (خانه- ای که اف اف دارد، کاغذ گلدار دیواری دارد، کاشی ایرانا دارد، مستراحش هم سیفون دارد) برود سر یخچال (سبزه فوت، سبز روشن، با جا تخم مرغی متحرک) یک شیشه شیر خنک پاستوریزه بردارد، با انگشت، خیلی آبرومندانه و هنرمندانه وسط در شیشه را فشار بدهد، ... شیر را بریزد توی لیوان بلور تراشدار، و سر بکشد. و بعد با یاد مقدس همه‌ی گرسنگان تاریخ- تا شام حاضر شود- بنشیند، بنویسد، آه و ناله کند، نیش بزند، زبان کنایی و سمبولیک به کار ببرد» (۸۳-۸۴). «یاد مقدس همه‌ی گرسنگان تاریخ» حاکی از آن است که از روحیه‌ی همبستگی و ایثار فقط نام آن بر زبان مردمان مرفه جاریست و آنها بدون دلواپسی و نگرانی برای قشر ضعیف به زندگی مجلل خود مشغولند. در این جمله‌ی نویسنده هیچ گونه عمل و اقدامی از طرف ثروتمندان برای از بین بردن این شکاف طبقاتی دیده نمی‌شود. یاد آن فقط ممکن است از ذهن خطور کند و شاید گاهی نیز شعاری، شعری، و یا زبانی سمبولیک به کار ببرند.

یکی از مهم ترین اصول زندگی ابراهیمی که در این زندگینامه محسوس می‌باشد، حرکت کردن به جلو و عمل کردن است. او ایستایی و ماندن در یک نقطه را نمی‌پسندد. همواره در تکاپو و غلیان است. آنگاه که روزهای کار سخت در صحرا را برای خوانندگان بیان می‌کند به این حرکت مداوم هم اشاره دارد. او صحرا را ترجیح می‌دهد چرا که در اوج سکون و ایستایی زندگی می‌بخشد. «وجود تو را از اضطراب مرگ می‌رهاند» (۲۶). این جمله به خوبی نشان می‌دهد که ابراهیمی عمل و پویایی را دوست می‌دارد. رفتن به جلو، جاری بودن و روان شدن در خون اوست. کار و تلاش را لازمه‌ی هر جوهره‌ای می‌داند و از دل صحرای خشک و خاکی به واژه‌هایی چون «جوشش»، «دوستی انسان با خاک» و «جنگ انسان با تباهی و بدی» می‌رسد. پس او جنگیدن را از وظایف مهم انسان می‌داند که در هر محیطی باید در پی برطرف کردن بدیها و کاستیها بوده و جامعه‌ای سالم را بسازد. در اینصورت دیگر فقیر و غنی معنی ندارد و اختلاف زیادی بین زندگی افراد در رده های مختلف دیده نمی‌شود. نویسنده در اینجا و در کنار همه‌ی این ارزش‌ها به مقوله‌ی ضد ارزشی دیگری نیز اشاره دارد که به نظر او یکی از پی‌آمدهای فقر مادی محسوب می‌شود. باج گرفتن و رشوه دادن که او مدام شاهد آن بوده است یکی از اعمال رایج در محیط‌های مختلف کاری بوده است: «و در چنین صحرائی بود که برای اولین بار با یکی از اشکال بسیار آبرومندانه و معتبر «باج» آشنا شدم. می‌دیدم تعمیر یک کامباین را سیصد تومان طی می‌کنند و بعد، وقتی من سند را می‌نویسم (سواد داشتم) و پول را می‌گیرم، سیصد و سی تومان است یا سیصد و پنجاه تومان. سرکیس، راننده و کارگر فنی گروه ما توضیح می‌داد: «انعام ماست» و بعد فهمیدم که چه انعامی؟ این قانون ماست نه انعام ما» (همان) و اینها نکاتی است که به نظر نویسنده نظام اقتصادی، اجتماعی و در نهایت شخصی را دچار بی‌نظمی و بی‌برنامگی کرده و باعث به وجود آمدن شکاف طبقاتی و اختلاف سطح زندگی در جامعه می‌شود.

۶. ساختارهای اجتماعی

همانگونه که رزین روبن در تعریف اجتماعی بودن متن می‌گوید: «روشی است که رمان به کار می‌گیرد تا جامعه را از ورای متن ادبی کشف کند و آنرا در اثر ثبت نماید» (Robin, 1993: 3).

رنالیسم ادبی به آثار داستانی جنبه‌ی ادبی داده و آنها را به واقعیت نزدیک می‌کند. در این صورت، مانند هر نهاد اجتماعی دیگری، جامعه‌ی رمان نیز دارای بخش‌هایی می‌شود که دوشه آنها را گفتمان‌های اجتماعی نامیده است. مارک آنژنو از گفتمان‌های اجتماعی تعریفی جامع‌تر

ارائه می‌دهد: « هر آنچه که در جامعه‌ی ارائه شده گفته و نوشته شود، هر آنچه که چاپ می‌شود و یا در مطبوعات از آن سخن گفته شود. هر آنچه که تعریف و یا توجیه می‌شود (در یک جامعه قابل تعریف و توجیه است)» (3: Angenot, 1984). نویسنده با بازنمایی پدیده‌های اجتماعی در رمان به مشکلات جامعه پرداخته و جنبه‌هایی از نهادهای مختلف انسانی را در بطن متن نشان می‌دهد. این همان چیزی است که دوشه با عنوان «قبلا گفته شده‌ی آنچه که وجود داشته است» از آن یاد می‌کند. بدین معنی که مسائلی که از قبل در جامعه بوده‌اند را توسط اثر ادبی آشکار می‌سازند. گفتمان‌های اجتماعی در متن با یکدیگر تلاقی کرده و سوسیوگرام‌های مختلف را به وجود می‌آورند. کلود دوشه به خوبی نشان می‌دهد که جامعه‌ی متن دنیای خیالی بنا شده‌ای است که فضای داستان را می‌سازد و برگرفته از جامعه‌ی واقعی است که جامعه‌ی مرجع نامیده می‌شود (4: Duchet, 1979). بنابراین، جامعه‌ی رمان به عنوان سازمانی اجتماعی و مستقل است که به وسیله‌ی گفتمان‌های اجتماعی که بیان‌کننده‌ی جریان‌های فکری هستند در متن ظاهر می‌شود. بر اساس این تعاریف، می‌توانیم گفتمان‌های مختلف کتاب *ابن مشغله* را که برگرفته از جامعه‌ی مرجع ایرانی دوران حیات نویسنده است، در قالب نهادهای اجتماعی و گروه‌های اجتماعی بررسی کنیم. برای نیل به این هدف، همان گونه که دوشه خاطر نشان می‌کند، می‌بایست علاوه بر اطلاعاتی که نویسنده مستقیماً در اختیار خواننده قرار داده، باید به «ابهامات، ناگفته‌ها و سکوت در متن» (همان: ۱۲) نیز توجه داشته باشیم.

۱-۶. نهادهای اجتماعی

ساختارهای اجتماعی و اقتصادی معمولاً پایه و اساس جامعه‌ی رمان را تشکیل می‌دهد که خود ساخته و پرداخته گروه‌های مختلف اجتماعی است. به عبارت دیگر، ساختار اجتماعی همان پایه و اساس جامعه‌ی رمان است که شکل‌گیری و سیستم ارزشی آن را تشکیل می‌دهد. رمان *ابن مشغله* ما را با افرادی آشنا می‌کند که هر کدام نمادی از انسان‌های سال‌های گذشته‌ی این سرزمین هستند.

هسته‌ی خانواده که در تکامل شخصی افراد نقش مهمی ایفا می‌کند اولین جایگاه را داراست. چرا که شخصیت اصلی این داستان، نادر ابراهیمی، نیز در چهارچوب زندگی خانوادگی رشد کرده و تحت تاثیر عوامل مختلف آن قرار گرفته است. جامعه‌ای که در *ابن مشغله* به تصویر کشیده شده، جامعه‌ایست پیچیده و چند رنگ که در آن افراد گوناگون با خلق و خواهی متفاوت در جهت کسب روزی به کارها و دستاویزهای بی شماری متوسل می‌شوند.

خانواده اولین نهادی است که فرد در آن رشد کرده و شخصیتش شکل می‌گیرد. در رمانی که زندگینامه تلقی می‌شود، بی شک اولین جامعه‌ای که نویسنده از آن سخن می‌گوید، جامعه‌ی کوچک خانواده است. هنگامی که نادر از پدرش یاد می‌کند که چگونه به او آموخته که روی پای خود بایستد و خرج زندگی خود را با کار و تلاش در بیاورد، حاکی از نقش مهم پدر در جهت رسیدن به استقلال بوده است. اولین کارفرمای او در حقیقت پدرش بوده است. شخصیتی که با نام پدر از او در داستان یاد شده، نام مشخصی ندارد و می‌تواند نشانه‌ای باشد براین که در عین حضور داشتن عدم حضور او در مراحل سخت زندگی نادر محسوس بوده است. آنچه که نویسنده از او به یاد دارد، روش‌های سختگیرانه‌ی او در تربیت فرزندش می‌باشد. او طوری رفتار می‌کرده که نادر بداند که در هیچ کاری نمی‌تواند روی او حساب کند. «در تهران، پدر به زحمت مرا تقبل می‌کرد. او، در نمایش ما، نقش مقابل پدر خوانده‌ام را بازی می‌کرد. دائما فریاد می‌کشید: «برو کار پیدا کن، برو «پارکابی» بشو و نانت را در بیاور، برو گمشو...» (ابراهیمی، ۱۳۵۲: ۲۷). او به عنوان مردی مستبد و بی‌انعطاف معرفی شده است. در عین حال که نادر خود را به خاطر استقلال و خودکفایی که در زندگی به دست آورده است مدیون پدر می‌داند، نوعی کمبود و فقدان نیز از سخنانش حس می‌شود: «ابن مشغله سر به سنگ می‌کوبد. او، با اینکه تحصیل می‌کند، احتیاجی آزارنده به کار کردن دارد. پدر حامی او نیست» (همان، ۳۵) و مادر نیز که دور از او زندگی می‌کند قادر به انجام کاری نیست. «مادر، در شهر دور، چشم به راه آن روز است که فرزند را «آبرومند» ببیند و بتواند به زنان طبقه‌ی خود بگوید: «پسرم، پسرم، پسرم...» (همان) و این جمله‌ی نویسنده با تأکید او روی واژه‌ی «آبرومند» این نکته را میرساند که علاوه بر تلاش جهت تأمین زندگی اش، او باید خواسته‌ها، آمال و انتظارات والدین اش را نیز برآورده کرده و مایه‌ی افتخار آنها گردد. و این نوعی خودخواهی و بی‌انصافی را می‌رساند. بلافاصله در ادامه‌ی سخن، ابراهیمی مثالی از یکی از شخصیت‌های افسانه‌ای را به میان می‌آورد که در کمال ناجوانمردی، یارانش را رها کرده و جان خود را نجات می‌دهد. جلال‌الدین شخصیتی است که نمونه‌ی بارز افرادی می‌باشد که فقط منافع شخصی برایشان مهم است. «جلال‌الدین، با یک اسب تیزتک راهوار از رودخانه‌ی پهن جوشان پر آب می‌گذرد و جان خود را- و فقط جان خود را- نجات می‌دهد و همه‌ی یاران خوب و هم‌میهنان جانباز و دست از زندگی شسته‌ی خود را که جز او امیر و رهبری ندارند رها می‌کند و به کام مرگ دردناکی می‌سپرد» (همانجا) نادر نیز در زندگی و در آن دوران دانشجویی حامی و رهبری جز پدر و مادر نداشته است ولی هیچ‌گونه حسابی نمی‌توانسته روی آنها باز کند. در عین حال او «یکی از آن همه سرباز بودن را هزار بار به چنان «یکه تاز

بودن» ترجیح می‌دهد. و به عقیده‌ی او به همین خاطر است که «گرفتار شدن‌ها و فروافتادن‌ها در کمین اوست و داشتن پول مسأله‌ی اوست» (همان، ۳۶).
تنها فرد حامی و امید بخشی که ابراهیمی در زندگی نامه‌اش معرفی می‌کند، همسرش می‌باشد. او به عنوان شخصی تأثیر گذار در مسیر زندگی شوهر در همه‌ی مراحل با او یکدل و همزبان بوده و به همسر خود ایمان داشته است. او نقش زن را در سعادت و رستگاری مردان و در نتیجه در جامعه بسیار مهم می‌داند: «زن، در موقعیت اجتماعی ما، خیلی راحت می‌تواند مردش را به بیراه بکشانند، ذلیل کند و زمین بزند، و خیلی راحت می‌تواند سر پا نگه دارد، حمایت کند و نگذارد که بشکند و خم شود» (۶۹). نویسنده از همسرش به عنوان زنی صبور و آینده نگر یاد کرده که از هر گونه سطحی نگری به دور بوده و علی‌رغم منفی بافی‌های دیگران علیه نادر، با بردباری به زندگی ساده شان دلگرم بوده و در جهت اعتلای آن می‌کوشیده است. «در تمام آن سال‌ها، این زنم بود که به جای من مقاومت می‌کرد، و یا مصالح مقاومت مرا می‌ساخت-آن هم نه با شعار دادن و فریاد کشیدن، بلکه با سکوتی رضایتمندانه» (۷۰). به کار بردن عباراتی چون «مصالح مقاومت» و «ساختمان زندگی» (۳۷) دال بر نگرش این نویسنده به زندگی است که همچون کاشانه‌ای می‌باید با اصول و وسواس خاصی بنا نهاده شود.

۲-۶. گروه‌های اجتماعی

شرکت‌ها و مؤسسات مختلفی که نادر ابراهیمی در آنها مشغول به کار شده و متقاضی کار بوده است جزو گروه‌های اجتماعی رمان می‌باشند. اولین آن مؤسسه‌ای دولتی بود که در ترکمن صحرا به کار تعمیر ماشین آلات می‌پرداخت. علی‌رغم فضای ساده و غریب صحرا که به عقیده‌ی او انسان را به تفکر وا می‌داشت، حیاتی روان در آن جاری بود. «این قلب صحراست که می‌زند. این دلیل حیات است. دلیل بودن، دلیل خون، دلیل گردش ایام و دلیل حرکت زمین» (۲۵-۲۶) ولی در کمال ناباوری، در آنجا شاهد یکی از عادات مذموم رایج در جامعه یعنی باج دادن بود.

نهاد اجتماعی بعدی چاپخانه‌ای بود که در آن با فیلم و سناریو سر و کار داشتند. به گفته‌ی نویسنده حضور توهین‌آمیز خارجی‌ها به خصوص آلمانی‌ها که مدام به زیر دستان خود دشنام می‌دادند و کارگران را تحقیر می‌کردند بیش از پیش آزار دهنده بود. «سرکارگرها همه آلمانی بودند. فحش‌های آبدار آلمانی می‌دادند و ما که نمی‌فهمیدیم، دوستانه و مهربان لبخند می‌زنیم. چه می‌شود کرد؟ یک کارگر ساده‌ی چاپخانه چطور می‌تواند ادعا و اثبات کند که یک آدم متخصص غربی فحش‌های خیلی بد و «آبدار» می‌دهد؟ تازه گیریم که ثابت هم بکنند، فعلا که

چیزی از آقایی غربی کم نمی‌شود». (همان) و در همین قسمت به قرارداد کاپیتولاسیون اشاره می‌کند که یکی از معاهده‌های جنجال برانگیز آن زمان بود: «آدم‌ها را مثل مگس و مورچه می‌کشند و له می‌کنند، هیچکس نمی‌تواند حرفی بزند، حالا همین مانده که بیایم و با دلیل و برهان ثابت کنیم که فحش «آبدار» هم بلدند بدهند و می‌دهند» (۲۷). برتری غربیان و حق و حقوق بیش از اندازه‌ی آنها به خوبی در نوشته‌های ابراهیمی مشهود می‌باشد.

فضای چاپخانه از هر جای دیگری برای نادر خوشایند و دوست داشتنی بود. به طوریکه اکثر کارهایی که به دنبالشان می‌رفت در رابطه با چاپخانه و کتاب و تولیدات فرهنگی بود. «اما من، شاید هیچ کجای دنیا را به قدر فضای چاپخانه دوست نداشته باشم. صدای چاپخانه و بوی چاپخانه، و همه چیز چاپخانه، برایم خیال انگیز و لذت بخش است. بعدها، در طول پانزده سال، چندین بار کارهایی گرفتم که پایم را به چاپخانه باز می‌کرد» (۳۱). آدم‌های چاپخانه نیز از نظر او صفای دیگری داشتند: «من هیچ وقت نتوانستم آدم‌هایی به خوبی کارگرهای چاپخانه پیدا کنم. فکرش را بکنید که از صمیمیت و دوستی یک شبه روشنفکر تا صمیمیت و رفاقت یک کارگر چاپخانه چه فاصله‌ی عمیقی وجود دارد» (همان). به نظر او گاهی افراد کم سواد که ادعایی در دانستن نداشتند، صمیمیت صادقانه‌تری در وجودشان بود. چه آنجا که مثال پزشکی را می‌زند که به خاطر کج بودن حرفی از تابلوی سر در مطب‌اش، دستمزد او را کم کرده و چه آنجا که می‌گوید: «مثلا با سواد شده‌ام» (همان) گویا درس خواندن و کسب علم در دانشگاه همیشه معرفت نمی‌آورد و گاهی غرور بی‌حد و ادعای کذب، انسانها را در جهتی منفی دگرگون می‌کند. شاید هم قدرت مکر و رزی و حقه بازی آنها را زیاده‌تر می‌کند. انسان‌های نخبه‌ای که او در طول زندگی‌اش شناخته بود هر یک به بیراهه رفته بودند. نادر ابراهیمی وضعیت جامعه‌ی روشنفکری زمانه‌ی خویش را چنین بیان می‌کند:

«حروف چین ماهر و زبردستی که به خاطر سرعت و چیرگی‌اش در کار حقوق بالایی دریافت می‌کرد و همه‌ی پولش را صرف عیاشی می‌کرد. در حالی که زن و بچه‌اش گرسنه بودند و خود "زندگی کافه گلشنی" را ترجیح می‌داد؛ و بدتر از همه که به عنوان الگویی نامناسب برای اطرافیانش به شمار می‌رفت» (۳۲). مردی که با مهارتی باورنکردنی اسکناس تقلبی چاپ می‌کرد (۲۹) «آدم دیگری هم در چاپخانه کار می‌کرد که هرگز نمی‌توانم فراموشش کنم. حالت یک افسانه و اسطوره را داشت... با ماشین چاپ غلتکی دستی، دلار و پاوند و مارک و همه‌ی اسکناس‌های خوب دنیا را چاپ می‌کرده، یعنی کاری را که با بزرگترین ماشین‌های چاپ دنیا می‌کنند، او با چنان وسیله‌ی مسخره‌ای می‌کرده» (۳۰).

آتلیه‌ای که این آدم و دوستش پرویز به صورت شراکتی با شخصی که سرمایه‌ی کار را تأمین می‌کرد نهاد دیگری بود که در آن زد و بندها و رابطه بازی‌ها در محیط کار بیداد می‌کرد. «بعد، آقا رفتند دنبال مشتری و سفارش. از زد و بندهای مخصوص اداری هم اطلاعات بسیار ظریف و هنرمندانه‌یی داشتند» (۳۸).

نمونه‌ی دیگری از افراد آن جامعه فردی از دوستان قدیم نادر محسوب می‌شد. مردی «لوطی» و «بزن بهادر» که نادر در پناهش «احساس تأمین» می‌کرد و هنگامی که در کنار او بود «احساس گردن کلفتی و قدرت» به او دست می‌داد. بعدها او مالک «مؤسسه‌ی جهانی فروش» شده و مقامی بزرگ کسب کرده بود. «بعدها بهتر و بهتر شناختمش. او هم یکی از نوابغ روزگار بود. راه و رسم میلیونر شدن را خیلی خوب بلد بود» (۴۶). آنچه از معرفی این شخص توسط نویسنده برداشت می‌شود این است که در چنان جامعه‌ای افراد مظلوم و کم رو به هیچ وجه به جایی نمی‌رسند و کسی موفق به کسب قدرت و ثروت می‌شود که قلدر مسلک بوده و بتواند خود را تحمیل کند.

پس از آن ابراهیمی به سراغ یک مؤسسه‌ی موقوفه می‌رود و اطمینان دارد که «دله دزدی و حقه بازی و کلاه برداری ندارد» (۴۸). ولی در نهایت پی می‌برد که کارهای خیریه نیز گاهی دستاویزیست برای کسب شهرت و ثروت، و در آن زمان است که ناامید از هر جهت به این نتیجه می‌رسد که «اگر به راستی همه چیز باید دگرگون شود، یک دگرگونی اخلاقی و معنوی مقدم بر همه چیز است» (۵۱).

۷. نتیجه‌گیری

با مروری بر نقد جامعه‌شناختی کلود دوشه، می‌توان گفت که اثر ادبی ریشه در محیط فرهنگی اجتماعی داشته و ساختار آن را گروه‌های اجتماعی و وقایع تاریخی بنیان می‌نهند. کتاب/ابن مشغله زندگی نامه‌ی جالبی است که مشقات و تلاش‌های نویسنده‌ی آن را برای تأمین زندگی خود و خانواده‌اش در آن روزگار سخت نشان می‌دهد. او علاوه بر دل مشغولی‌های شخصی بی‌شمار، خود را متعهد دانسته و نسبت به اجتماع خود احساس مسئولیت می‌کند. در پس نوشته‌های به ظاهر ساده‌اش، ابراهیمی همواره در پی آن است که اندیشه‌ای ارزشمند را به خوننده‌اش منتقل کند. بر این اساس است که او بنابر مقتضیات زمان سعی دارد در آثارش دردهای اجتماع و مشکلات اجتماعی را آشکار سازد. مهمترین درونمایه‌ی کتاب‌هایش مسائل انسان مدارانه و مقوله‌هایی چون عشق، اخلاق، و عزت هستند.

ابراهیمی در این کتاب خود را "ابن مشغله" یا به عبارتی دیگر پسر مشاغل می‌داند. از آنجاییکه هنوز در ابتدای راه است و زندگیش در حال شکل‌گیری، راه زیادی در پیش دارد. ولی اوج تحقیر و درماندگی را زمانی درک می‌کند که به عقب برمی‌گردد و نگاهی گذرا به زندگی پر فراز و نشیب خود می‌کند. وجود افراد بلا تکلیفی که راه خود را گم کرده‌اند نشانی بارز از سرگردانی و بیچارگی است. نویسنده در این کتاب به نبود آینده‌ای روشن در جامعه اشاره دارد و به خواننده می‌گوید که اوضاع نابسامان اقتصادی و چرخه‌ی معیوب کار و اشتغال انسان را بلا تکلیف رها کرده و در نهایت عزت نفس او را تضعیف می‌کند به طوری که خود را به «گدای گداصفتی شده» تبدیل کرده است. از دیگر شاخصه‌های *ابن مشغله* توجه نویسنده به زندگی‌هایی است که مانند آن صندلی چرخ داربری و توخالی انسان‌ها را به طرف خود جذب کرده ولی پس از مدتی نشست می‌کنند. آنها فقط در ظاهر زیبا و راحت هستند. قدرت، مقام و ثروت نیز به همین صورت از نظر او ماندگار نیستند. از ورای مثال‌ها و جملات او در می‌یابیم که ظاهر بینی و زرق و برق‌های زندگی همواره در عرصه‌ی زندگی یکه تازی کرده و انسان‌ها را از هر آنچه در بهبود بخشیدن وضعیت جامعه است دور می‌کنند.

بارزترین وجه این رمان مشکل بیکاری است که تنگدستی و فقر را به دنبال دارد و موجب تغییر رفتار و اخلاقیات انسانی گشته و اوضاع زندگی را دگرگون می‌سازد. از این رو رفتارهایی چون رشوه‌دهی و رشوه‌گیری، اخاذی، ریاکاری و چاپلوسی در جامعه رواج یافته و تیشه بر ریشه‌ی فرهنگ می‌زنند. از نظر او هر جا رد پای فسادهای مالی مشاهده شود، ارزش‌های اجتماعی نیز رنگ باخته و جامعه درگیر معضلات بی‌شماری می‌گردد و مردم آن برای نجات خود و بدون در نظر گرفتن اخلاقیات به هر راهکاری متوسل می‌شوند.

نادر ابراهیمی در این نوشته، و دیگر آثار خود، به خوبی نکات منفی رایج در جامعه را در رابطه با کسب درآمد منعکس کرده است. از آنجایی که او خود مشاغل گوناگونی را تجربه کرده، شاهد ناملایمات و رفتارهای مغایر با ارزش‌های اخلاقی بوده و این همان مسأله‌ای است که او را می‌آزرده است. پایمال کردن شایسته‌سالاری در زمینه‌های مختلف و رابطه بازیها و مشاغل کاذبی که ثروت‌های باد آورده را در پی داشت، همواره اقتصادی بیمار و شکاف‌های طبقاتی را در جامعه ایجاد کرده‌اند. او خود را در همه‌ی مراحل زندگی مسئول و متعهد می‌داند و رسالت نویسنده را در بیان معایب و مسائل جامعه می‌داند. دل مشغولی‌های ابراهیمی در ورای آثار بی‌شمارش این است که همگان را به داشتن جامعه‌ای سالم و پر مهر و محبت دعوت نماید.

References

- Angenot, Marc. *Le Discours Social: Problématique d'Ensemble*. Cahier de Recherche Sociocritique, 1984: 19-44.
- Berra, Bensalem. *Pour Une Approche Sociocritique de la Terre et le Sang de Mouloud Féraoun*. Algérie, Thèse de doctorat, Université Kasdi Merbah-Ouargla, Ouargla, 2009.
- Duchet, Claude, and Patrick Maurus. "Entretiens de 2006". *Sociocritique.com/fr/*.
- Eghbalzadeh, Shahram. "Collector". *Mehregan Memorial*, Tehran: Khaneh Ketab Publication, 1390/2011.
- Ebrahimi, Nader. "Let's Close the Shop of Viewers". *Yade Mehregan*, Compiled by Shahram Eghbalzadeh, Tehran: Khaneh Ketab Publication, 1376/1997.
- . *Ibnemashgaleh*. Tehran: Rouzbehan Publication, 1352.
- Hejazi, Nosrat, and Marzieh Meshgini. "Baresi Tatbiguie *Shazdeh Kouchoulu va Ghaleh Heyvanat* Bar Asase Olgoueh Jame-shenakhtie Claude Duchet" ["Comparative study on *The Little Prince and Animal Farm* According to Claude Duchet's Sociocritical Model"]. *Research in Contemporary World Literature [Pazhuhesh-e Zabanha-ye Khareji]*, vol. 26, no.1 (Summer and Autumn 1400/2021): 110-142.
- Leenhardt, Jacques. "Sociocritique de Littérature". *Encyclopaedia Universalis*, 2004.
- Lotfi, Shakur. "Spaces, Events and Characters in Nader Ebrahimi's Works". *Yade Mehregan*, Tehran: Khaneh Ketab Publication, 1387/2008.
- Robin, Régine. "Pour Une Socio-poétique de l'Imaginaire Social". *Observatoire de l'Imaginaire*, vol. 5, no. 5: 2-18

Taheri, Farzaneh. "The Text of Farzaneh Taheri's Speech at the Mehregan Memorial Ceremony". *Mehregan Memorial*, Tehran: Khaneh Ketab Publication, 1387/2008.

Zima, Pierre. *Manuel de Sociocritique*. Bonchamp-lès-Laval : L'Harmattan, 2004.

Zarrinkoub, Abdolhossein. *Literary Criticism*. 3rd ed., Tehran: Amirkabir, 1361/1982.